

قرآن

منشور وحدت اسلامی

اثبات وجود وارثان معصوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تنها با یک آیه از قرآن مبین

به انضمام مصاحبه‌ی روزنامه توسعه

با آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی

ویرایش جدید و تنظیم:

معاونت فرهنگی جامعه‌ی علوم القرآن

بهمن ماه ۱۳۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

* شبهه‌ی برخی از اهل تسنن درباره غدیر و خلافت حضرت امیر علی^{علیه السلام}:

شیعه می‌گوید پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب^{علیه السلام} را در روز غدیر به جانشینی انتصاب نمود، و در آن روز ۱۲۰ هزار نفر حضور داشته‌اند.

پس چرا از این دهها هزار شاهد فقط چند صد نفر به این سخن پیامبر^{صلی الله علیه و آله} شهادت دادند؟ و چرا از آن جمعیت فقط تعداد اندکی تشیع را پذیرفتند و به جانشینی ابوبکر اعتراض کردند؟!
* جواب :

آیات و روایاتی متواتر حتی در بین سنّیان دو اصل را قطعاً اثبات می‌کند:

۱- اصل اجتماع مردم در غدیر خم

۲- جمله‌ای مورد اتفاق مسلمین که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن

اجتماع عظیم در ضمن خطبه‌ای بیان فرمودند:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ! قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا

عَلَىٰ مَوْلَاهُ...» و یا به روایتی دیگر: «مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا

الله و رسوله فقال: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلَىٰ مَوْلَاهُ...»

ترجمه: کیست سزاوارتر از شما به شما، گفتند: خدا و

رسولش، سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: آگاه باشید هر که را [من]

مولای او بوده‌ام پس این علی [هم] مولای اوست.

در اصل این پرسش و پاسخ هیچ یک از سنی‌ها تردیدی

ندارند. ولی گروهی از علمایشان بخش دوم کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را این

طور معنا می‌کنند: «هر کسی که من دوست او بوده‌ام پس این

علی دوست اوست!!»

پاسخ ما در برابر این قرائت نابسامان، این است که سؤال

رسول الله صلی الله علیه و آله (الست اولی (من اولی) بکم من انفسکم...)) نه تنها

ولایت به معنای دوستی را اثبات می‌کند بلکه اولویت پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله را بر کل مؤمنین اثبات کرده است.

و اما بخش دوم کلام آن حضرت که بعد از پاسخ مردم، بیان شده، نتیجه‌گیری از اقرار مردم می‌باشد که به همراه «فاء تفریع» در «فهذا علی» یا «فعلی» اولویت حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نیز بر کل مؤمنان پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت نموده‌است.

و علاوه بر جریان غدیر در آیهی اکمال دین و تبلیغ (مائده/ ۳ و ۶۷)، آیاتی دیگر هم این اولویت را برای وارثان معصوم آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ ثابت می‌کند.

از جمله‌ی این آیات، آیات ۳۱ و ۳۲ سوره فاطر است: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ * ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»

تا اینجا فرضاً اگر کسی بخواهد دلایل قبلی را نادیده انگارد، هرگز نمی‌تواند در برابر استدلال به آیه ۳۲ فاطر، طفره رود. چون نتیجه‌اش - معاذالله - انتساب دروغ به خدای سبحان است!

خوب دقت کنید: این آیه، وراثت ویژه‌ی قرآن را در حقایقش، با الف و لام در «الْكِتَابِ» - علاوه بر سه مرحله‌ی عمومی فهم

قرآن در نصوص و ظواهر پایدارش که عبارتند از: عبارت، اشاره و لطائف - بر عهده‌ی گروهی خاص نهاده ؛ و از آنجا که این گزینش با لفظ «اصْطَفَيْنَا» (برگزیدیم) آمده و خدای متعال این عمل را انجام داده و او «بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» است ([نسبت] به بندگانش بسی آگاه و بسی بیناست) ؛ نتیجتاً این وارثان کسانی هستند که شایستگی این وراثت را در تمامی ابعاد قرآن دارند.

و اگر این وارثان قرآن حتی اندکی لغزش در عمل به قرآن داشته باشند چگونه شایستگی وراثت آن را دارند و چگونه در گزینشی ربانی انتخاب می‌شوند؟ در صورتی که این وراثت بُعد عصمت قرآن را هم شامل است.

لذا این بزرگواران همچون قرآن معصومند که آیه‌ی مبارکه به این موضوع کاملاً تصریح می‌کند. و خدای متعال آنها را با توصیفی دوگانه معرفی می‌فرماید.

اول: با لغت «اصْطِفَاء»، که در کل قرآن، گزینشی ربانی است یعنی آنچه نزد خدا انتخاب شده بر ادیان یا بندگانی که انتخاب در بین آنها صورت گرفته برتری دارد ؛ مانند: «...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ...» (بقره/۱۳۲). (براستی خدا دین را برای شما برگزید).

و در آیه‌ی فاطر هم «اصطفاء» در بین «عبادنا» صورت گرفته، پس این بزرگواران در نزد خدا بر همه عبادالله - بجز رسول اکرم ﷺ - برتری دارند. و نیز لازمه‌ی این برتری عصمت از هرگونه خطاست.

دوم: خدای متعال در این آیه ملاک انتخابش را تبیین کرده و «عبادنا» را به سه دسته تقسیم فرموده است:

۱ - «...فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ...» که شخص ظالم هرگز شایستگی انتخاب شدن معصومانه را ندارد .

۲ - «وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» که منظور عادلانند؛ و اینان منهای عصمت، شایسته این انتخاب نیستند .

۳ - «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» که اولاً «سَابِقٌ» اسم فاعل است و زمان ندارد پس گذشته، حال و آینده را در برمی‌گیرد. ثانیاً «الْخَيْرَاتِ» کلّ نیکی‌ها در تاریخ تکلیف است.

در نتیجه این بزرگواران پس از رسول گرامی اسلام ﷺ در کلّ نیکی‌ها بر همه انسانها در مثلث زمان، حتی از معصومان پیشین مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام سبقت گرفته‌اند

لذا عصمت آنان والاتر از عصمت تمامی انبیاء به جز نبی اکرم
«صلوات الله علیهم اجمعین» است.

حال این وارثان معصوم قرآن و حجتهای بعد از نبی مکرم
اسلام ﷺ چه کسانی هستند؟

اگر اینان خلفای سه گانه‌اند؛ نه خود آنها ادعای عصمت
داشتند و نه علمای سنی آنان را معصوم می‌دانند و همین علما هم
تصریح کرده‌اند که خلفای سه گانه هر کدام اعمالی بر خلاف
شریعت انجام داده‌اند.

و یا اگر اینان ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت‌اند که باز هم آنها مانند
خلفای سه گانه، اختلاف و اشتباه دارند.

حال که در میان سنیان چنین کسانی نیستند، آیا در بین شیعیان
هم نیستند؟! اگر پاسخ داده شود، خیر! این - معاذالله - نسبت دروغ
دادن به آیه‌ی مبارکه است .

پس این افراد همان خاندان معصوم پیامبرند که در غدیر خم و
حدیثِ ثَقَلین یک یک با نامهای مبارکشان معرفی شده‌اند؛ یعنی
همان دوازده نور پاک به اضافه‌ی حضرت صدیق‌ه طاهره علیها السلام.

و در پاسخ به این که چرا از آن جمعیت کثیر، فقط تعداد اندکی تشیع را پذیرفتند؟ می‌گوییم: گروهی منافق و گروهی هم سست ایمان یا قاصر بودند که از عدالت رسول گرامی ﷺ خسته شده بودند. از این رو پذیرش خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «صلوات الله علیه» برایشان مشکل بود و یک نکته‌ی تاریخی هم هست و آن این که معمولاً در طول تاریخ، اکثریت با منحرقان بوده است.

اعتراض بر ابوبکر، نخست از شخص امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شروع شد چنان که در خطبه شقیه و مانند آن منصوص است و نیز بزرگمردانی دیگر مثل سلمان، ابوذر، مقداد و عمار بر شورای سقیفه و انتخاب تحمیلی‌اش و انتخابهای بعدی اعتراض کردند.

اما اگر فرض کنیم هیچ کسی هم اعتراض نکرد! آیا فعلاً نص کتاب و سنت که خلافت معصومان محمدی علیهم السلام را تثبیت کرده و ما در محضر این فرمان صریح قرار داریم، کافی نیست؟! اگر گفته شود: نه! این خود انکار توحید و نبوت است.

در پایان می‌پرسیم: آیا این فضل کبیر «...ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» برای غیر معصومان شایسته است؟ آن هم با آن همه اختلافات و انحرافات موجود! حال آن که کبیر عندالله از هر بزرگی بزرگ‌تر است.

پس این وارثان معصوم قرآن بعد از رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در طول تاریخ از هر بزرگی بس بزرگ‌تر و بزرگوارترند و فقط منحصرنند به سیزده معصوم محمدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که اسامی مبارک آنان نیز نزد شیعه و سنی مشهور است. بلکه نام پنج تن از این نفوس مقدسه به زبان سامی: (مُحَمَّدٌ، عَلِيٌّ، شَبْرٌ، شَبْرٌ، فَطْمَا) «صلوات الله عليهم اجمعين» بر لوح کشتی نوح، توسط حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ حک شده که در حفاریهای باستان شناسی در رشته کوه آرارات ارمنستان بدست آمده و اکنون در موزه‌ی آثار تاریخی مسکو موجود است.

اقتباس از: تفسیر الفرقان، جزء ۲۱ و ۲۲

و کتاب علی و الحاکمون ص ۱۰۷ - ۱۰۴

تألیف حضرت آیت الله العظمی صادق‌تهرانی (دامت برکاته)

مصاحبه روزنامه توسعه در تاریخ ۱۴/۵/۱۳۸۰

با حضرت آیت الله العظمی صادقی تهرانی «دامت برکاته»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

• به نظر جنابعالی یک حوزه‌ی مطلوب و متعالی چه انتظاراتی را باید بر آورده نماید؟

قطعاً منظور حوزه اسلامی است و این حوزه باید براساس معارف قرآنی باشد؛ حوزه‌ای که خالی از قرآن است خالی از اسلام است؛ زیرا اسلام حقیقی اسلامی است که بر محور قرآن است و البته سنت و عترت هم در طول قرآن است، نه در عرض آن، به دلیل «لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (کهف/۲۷) (هرگز جز کتاب پروردگارت پناهگاهی نخواهی یافت) ولی روایات اسلامی اعم از روایات منقول از شیعه و یا سنی بعضاً دارای تناقض، جعل، تقیه و تقطیع است. و بدین جهت قبل از عرضه آنها به قرآن، سند روایت مهمّ نیست. بنابراین آن گونه که با قرآن مواجه می‌شویم - که تحریف لفظی هرگز در آن راه ندارد - نمی‌توان به تعدادی از روایات اسلامی اعتماد کرد.

و اگر ما هم از روایات استفاده می‌کنیم یا احادیثی است که موافق قرآن است یا نه موافق است نه مخالف، مانند احادیثی که دلالت می‌کنند بر وجوب هفده رکعت نماز یومیه که باید از نظر سند قطعی باشد چون از قرآن می‌آموزیم که «و لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء/۳۶) : (آنچه را که نسبت به آن، برایت دانشی نیست پیروی مکن).

حوزه اسلامی، حوزه‌ای است که بایستی بر محور اصیل و زیربنایی قرآن تأسیس بشود و در آن دروس، بحث‌ها و مطالعات، بر محور اصلی قرآنی باشد. از چنین حوزه‌ای انتظار کل معارف مورد احتیاج مکلفین را باید داشته باشیم یعنی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ابعاد فردی که مورد نیاز مکلفین است باید نظر دهد.

لکن اگر حوزه‌ای این گونه نباشد فلسفه‌اش، منطقش، عرفانش، فقهش و حتی ادبیاتش دچار تناقضات است؛ از چنان حوزه‌ای انتظاری جز گمراه شدن و گمراه کردن، تضاد و تناقض نمی‌توان داشت و از چنین فقهی در رساله‌های علمیه‌اش چه انتظاری

می‌توانیم داشته باشیم جز تناقضاتی که اکثر آنها را در «توضیح المسائل نوین» نقد کرده‌ایم.

این جمله شاید تلخ باشد ولیکن در بُعد واقع موجب آگاهی است. فقهی که مبنای قرآنی نداشته باشد و براساس صحیح و حیانی و عقلانی بنا نشده باشد منحرف است؛ چرا که اگر مسلمان با دیدۀ مسلمانی بنگرد به کفر نزدیک می‌شود و اگر کافر بنگرد کفرش فزونی می‌یابد.

از این جهت گروه‌های زیادی از مردم روشنفکر و روشن بین مُردَدند و می‌گویند این چه اسلامی است که برخلاف عقل و حسّ و برخلاف علم، رأی می‌دهد که مثلاً اقوی چنین است احوط چنان است.

الهیاه ما دو روش در شناخت دین داریم: روش صحیح قرآنی و روش ناصحیح غیر قرآنی .

• وضعیت فعلی حوزهٔ علمیه تا چه حد با ایده آل مورد نظر شما هماهنگی دارد؟

درصدی بسیار کم! اگر از من سؤال کنند شما که اینطور به حوزه انتقاد می‌کنید پس چرا مدت شصت سال است در حوزه‌ها

حضور دارید؟ درس می‌خواندید، اکنون هم درس می‌دهید و تحقیق می‌کنید؟

عرض می‌کنم بنده تا به حال با دو چشم به حوزه‌ها نگریسته و می‌نگرم. اوّل با چشم راست که چشم اصلی است و بر محور قرآن شکل یافته؛ و بعد با یک چشم حاشیه‌ای.

در نتیجه علوم متداول حوزه را به خوبی دریافت نمودم نه از آن جهت که کاملاً آنها را بپذیرم بلکه برای قبول بعضی از مطالب و ردّ برخی از مطالب آن به وسیله عرضۀ آنها بر قرآن، تا قسمتی را که بر صراط قرآن و سنّت قطعیه و عقل سلیم و بر صراط علم مطلق است بپذیرم و با سایر اضافات و انحرافات مبارزه نمایم.

من در این مسأله تقيه ندارم که اگر محوریت قرآنی بطور کامل در حوزه‌ها رواج یابد فقه حوزوی و اصول، عرفان، منطق و فلسفه اش و غیره به مقدار قابل ملاحظه ای تغییر می‌کند.

بنده یک رساله عملیه نوشته‌ام نه بدین خاطر که از من صرفاً تقلید کنند بلکه رساله‌ای ارائه داده‌ام متفاوت با رساله‌های موجود از چند جهت. این رساله را بر محوریت آیات قرآنی تدوین نموده‌ام تا کسی که مسائل آن را می‌خواند تقلیدش آگاهانه باشد و

از نظر استدلالی دریابد که مثلاً فلان مطلب در فلان باب چنین است به دلیل این آیه و چنان است به دلیل آن آیه.

همچنین بیشتر سنن قطعیه را در «تبصرة الوسيلة» آورده‌ام. ضمناً در پاورقی هم برای این که زیاد جنجال و هیاهو نشود آرای متقدمین و متأخرینی را که با این فتاوی قرآنی هم نظر بوده‌اند، یادداشت نموده‌ام البته تا جایی که امکان داشته است.

به عنوان نمونه فرض کنید در باب آب گُر - که من عقیده‌ای به گُریت ندارم و نظرم این است که در صورت غالب شدن آب بر نجاست، طهارت انجام می‌گیرد - آورده‌ام که سید مرتضی «اعلی الله مقامه» و چند نفر از علمای دیگر هم بدین صورت فتوا داده‌اند. البته لزومی ندارد که ذکر شود چون استدلال به کتاب و سنت کافی است؛ این‌ها را قید کردم تا زیاد وحشت نکنند و نیز نگویند که سخن بی‌حسابی است.

یا حتی در باب وضو عقیده بنده این است که براساس کتاب و سنت شستن دست‌ها، هم به طریق اهل سنت صحیح می‌باشد و هم به طریق شیعه.

این رأی برخلاف نظر غالب علمای تسنن و تشیع می‌باشد
ولکن برخی از علما در این زمینه متفق القول اند اما در حکم مسح
پا، هم سنی خطا کرده که می‌شوید و هم شیعه که مسح با یک
انگشت را جایز می‌داند، متتها خطای سنی بیشتر است. حال آنکه
تنها مسح صحیح، مسح کامل روی پاست، عرضاً و طولاً، از سر
انگشتان تا برآمدگی اول از هر پا.

یا در باب ارث زن نوعاً آقایان فقها فتوا داده‌اند که زن فقط از
قیمت ساختمان مسکونی ارث می‌برد ولی از زمین، نه از نظر
قیمت و نه از عین آن ارث نمی‌برد.

ما در اینجا استدلال به آیاتی قرآنی کردیم که زن از کل ما
ترک ارث می‌برد؛ از اعیان، از حقوق مالی و ... به دلیل قرآن
و سنت؛ در این مسأله، بین فقها شش رأی هست که از جمله‌ی
آراء این است که زن از کل ماترک مرد ارث می‌برد.

ما در کل ابواب فقه از این قبیل مسائل زیاد داریم که در
دسته خیلی بالایش ما رفیق و همراه داریم و در درصد کمی مانند
نماز مسافر، خیر. یعنی نماز را در سفر فقط در صورت خوف از

کیفیتش و نه از کمیتش، می‌کاهیم ولی در عصر حاضر معمولاً
خوفی در کار نیست. پس نماز مسافر، همه جا کامل است.

یکی از دوستان شنیده بود که نظرات قرآنی ما در «تبصرة
الفقهاء» جمع است - البته «تبصرة الفقهاء» کتابی است که به صورت
نقد نوشته‌ام بر کتاب «تبصرة المتعلمين» علامه حلی «رحمة الله عليه»
و حدود ۹۰۰ صفحه است و به بیش از هزار آیه استدلال کرده‌ام -
ایشان می‌گفت که بنده پانصد و چهل فتوا دارم به استناد قرآن که
یا نقد بر شیعه است یا نقد بر سنی یا بر خلاف هر دو.

• جنبش اصلاحات چه رهاوردی برای حوزه‌های علمیه
داشته است؟

اصلاح طلبی با مفهوم جدیدش، یک بعد سیاسی دارد و یک
بعد اسلامی. ما نه در بعد سیاسی، آن را کلاً قبول داریم و نه در
بعد اسلامی، چون که خطاهایی کلیدی دارد و تنها راه اصلاحات
صحیح، اصلاحات قرآنی است که باید از درون حوزه‌های علمیه
آغاز شود و در مرحله‌ی اول، حوزه نباید وابسته به هیچ قدرتی
باشد. تا بتواند با رهبری شورایی، جامعه را به صلاح، قولاً و عملاً
دعوت نماید.

• توقع شما به عنوان یک شخصیت حوزوی از اصلاح

طلبان داخل و خارج حاکمیت چیست؟

البته بنده حوزویِ صِرفِ نیستم بلکه حوزویِ ای هستم که همه چیز را به قرآن عرضه می‌کند و آنگاه نسبت به سنت، تبعّد آگاهانه دارد، در هر صورت چنانچه توقّع از حوزه است که قرآنی و مردمی باشد توقّع از کارگزاران نیز همین است که اسلامی و مردمی باشند یعنی بر مبنای اصالت قرآن و سنت قطعیّه با نظارت رهبری شورایی و در نظر گرفتن توقعات مشروع مردم، وظایف خود را انجام دهند.

• آیا بحث عینیت سیاست با دیانت را قبول دارید و آن را به

معنی تصدّی‌گری روحانیت در امور اجرایی می‌دانید؟

این دو قضیه‌ی مجزاً از هم است. سؤال اول این است که آیا

اصولاً سیاست با دیانت عینیت دارد یا نه؟

سیاست یعنی رهبری، و رهبری یا رهبری رحمانی و ربّانی

می‌باشد یا رهبری شیطانی، و یا تلفیقی از هر دو. در این مثلث،

رهبری ربّانی عین دیانت است و رهبری شیطانی ضد دیانت؛ و

رهبری التقاطی، مقداری از آن صحیح و قسمتی از آن نادرست

است. ما در زیارت جامعه می خوانیم که «وَسَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ» امامان معصوم عليه السلام سیاستمداران مجتمعات اسلامی محسوب می شوند که منظور در اینجا سیاست ربّانی است. این سیاستمداران معصوم و پیروان مخلص آنان برای رسیدن به قدرت یا ماندن در آن به هیچ دروغی متوسل نمی شوند و هرگز آن را مصلحت نمی دانند. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام با شنیدن اولین پیشنهاد مصلحت گرایانه که نتیجه اش تثبیت قدرت آن حضرت به بهای کنار گذاشتن مقطعی عدالت بود، فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ»: (آیا به من فرمان می دهید که پیروزی را با ستم بخواهم؟!)

متأسفانه لغت سیاست ملوک و معیوب شده چون سیاست‌ها نوعاً شیطانی است کما اینکه استثمار و استعمار چنین سرنوشتی دارند. استعمار چون نوعاً ظالمانه است لکه دار شده. لکن قرآن می فرماید: «... وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا...» (هود/۶۱) یعنی خدا شما را در زمین استعمار کرد. استعمار خدا فاضلانه و عادلانه است. خدا زمین را خلق کرد کل زمینی‌ها، آب و... را خلق کرد و شما را وادار کرد به نفع خودتان آن را آباد کنید. این عمل فاضلانه است

یعنی به دنبال عدالت و برتر از آن است. ولی لفظ استعمار از این جهت مذموم گشته که استعمارگران در گذشته معمولاً با این نام ستم نموده و مردم را به بیگاری وادار کرده‌اند یا اکنون در شکل تزویر بر مردم حکمرانی می‌کنند. داستان لفظ سیاست هم چنین است در حالی که سیاست ربّانی در یکی از ابواب فقهی ما که باب امر به معروف و نهی از منکر است متجلی است.

ما در امر به معروف، هم معروف فردی داریم هم معروف اجتماعی؛ در نهی از منکر نیز، هم منکر فردی داریم هم منکر اجتماعی. اگر معروفات اجتماعی و فردی تحت رهبری شورایی فقیهان بر محور قرآن، قرار گیرد و اشاعه یابد و از محرمات فردی و اجتماعی دوری گزیده شود در واقع سیاست ربّانی پیگیری شده‌است کما اینکه انبیاء علیهم‌السلام همین طریق را پیموده‌اند.

آری، پیشوایی مسلمانان باید بر پایه حاکمیت قرآن استوار باشد. چنانکه امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ای به مردم کوفه اینگونه مرقوم فرمودند: «...فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ...» (بحار، ج ۴۴، ص ۳۳۵): «به جانم سوگند کسی حق پیشوایی ندارد جز آنکه بر اساس کتاب خدا حکم کند».

پس یکی از شرایط مسلمان قویّ امین این است که همان طوری که خود به واجبات عمل نموده و از محرّمات دوری کرده است، در حد استطاعت به سازماندهی عقیدتی و عملی مجتمعات بر مبنای قرآن و سنّت هم پردازد. تا اجتماع، محرّمات را - چه از حیث افراد و چه از حیث حکومت - کنار گذارد و به سوی معروف‌ها متمایل گردد. بنابراین سیاست رحمانی برخاسته از دیانت است؛ سیاست مثبت صادقانه با دیانت همراه است و سیاست منفی تزویر، ضد دیانت می‌باشد.

دربارهٔ بخش دوم سؤال شما باید بگویم که تصدّی‌گری در جامعه تنها به شرط انتخاب تخصصی، از آن شایستگان متخصص است مناط این است شخصی که مسؤولیت دارد در هر یک از امور، تصدّی تخصصی عاقلانه و اسلامی داشته‌باشد خواه روحانی باشد یا غیر روحانی، ولی همان طور که آقای خمینی فرمودند: روحانیان باید در پشت صحنه باشند و نظارت و ارشاد نمایند اگر خود روحانیون وزیر، وکیل و... بشوند اگر خوب هم کار بکنند به صلاح نیست چون بعضاً مردم اشتباهات آنان را به پای دین می‌نویسند. روحانیت به بیان دقیق‌تر شورای مرجعیت و رهبری

باید تصدی امور معنوی را برعهده گیرند و شورای متخصصان امین هم تصدی امور اجرایی را داشته‌باشد و این دو باید توأم و همراه باشند. البته مشروط به اینکه فقط در چارچوب کتاب و سنت، کار انجام دهند نه براساس مصلحت گروهی و حزبی.

● تعریف شما از تفکیک نهاد دین از نهاد قدرت و استقلال حوزه چیست؟ و عدم تحقق این مطلب را متضمن چه مفاسدی می‌دانید؟

سیاست باید تابع دیانت باشد بنابراین قدرت روحانی، قدرتی است که باید بر مبنای قرآن، سنت، علم و معرفت باشد و این مبنا از جهت انجام تکالیف فردی و اجتماعی اصالت دارد و این اصالت در کل ابواب زندگی هم هست. سیاسیون باید سیاستشان تابع نظرات فقیهانه شورای فقیهان باشد. و این شورا هم بایستی محور کارش فقط قرآن و سنت بوده و به نظرات مخالف با نص یا ظاهر پایدار قرآن، اعتنایی نکند. اصالت در دو بُعد از آن حوزه‌هاست: در یک بعد اصالت دیانت از جهات معرفتی و علمی برای کل جامعه، و بعد دیگر هم سیاست است، چون سیاسیون هم باید سیاستشان اسلامی و تابع جریان دینی باشد. حوزه‌ی اسلامی

نباید تابع سیاست باشد حتی سیاست اسلامی، بلکه سیاست اسلامی باید تابع حوزه باشد. پس محور، حوزه است. اگر سیاست تابع حوزه صحیح قرآنی باشد هم سیاست درست است هم حوزه. ولی اگر حوزه تابع سیاست شد چنانچه سیاست غلط باشد حوزه غلط اندر غلط می‌شود و اگر سیاست صحیح هم باشد امکان دارد که به سوی انحراف کشیده شود چون ذات قدرت این اقتضا را دارد و نتیجتاً حوزه را منحرف می‌کند.

• به نظر می‌رسد که حوزه قبل از انقلاب از حیث نخبه پروری کارنامه درخشان تری نسبت به زمان حال داشته باشد علت این امر چیست؟

چون حوزه قبلاً استقلال داشت و الان استقلال ندارد و از سوی دیگر در این زمان ورود معممین در امور سیاسی پیش آمده؛ اینها قبلاً در حوزه به مباحثه و مطالعه مشغول بودند لکن بعد از انقلاب، هم سیاسیون روحانی و هم غیر سیاسیون روحانی مشغول کارهای اجرایی و امور سیاسی شدند گروه اول حرفه ای بودند، گروه دوم نیز تابع آنان شدند تابع جریانات و نظرات سیاسی.

• در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان و مصلحت که لازمه‌اش آشنایی و تعامل با چالش‌های نوین هر عصر می‌باشد اکنون به چه میزانی در حوزه گسترش یافته‌است؟

عنصر زمان و مکان در شناخت موضوعات مؤثر است اما هرگز حاکم بر احکام الهی نیست بلکه تابع احکام شرعی است و مصلحت هم در صورتی که عنوان ضرورت - به معنای عسریا حرج را - نداشته باشد هرگز وجههٔ اسلامی ندارد. البته عالم اسلامی و فقیه باید اعمالش دو بُعدی باشد یک بعد در شناخت کتاب و سنت بکوشد و در بُعد دیگر بایستی عالم به زمان باشد، که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العالمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ» : (کسی که به زمانش عالم است، اشتباهات فریبنده بر او هجوم نمی‌آورد) (بحار ج ۷۸ / ۲۶۹). ولی در هر دو بُعدی که عرض شد غفلت در حوزه بوده است البته مقداری حرکت داشته‌ایم لکن تا حد مطلوب فاصله‌ی زیادی داریم.

• از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، تشکر می‌نماییم. بنده نیز از شما ممنون هستم. خدای متعال به ما و شما مداومت در اصلاح‌گری قرآنی عطا فرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله

تکثیر و نشر این جزوه بر محبان انقلاب قرآنی
واجب کفایی است.

تکثیر از : جامعهٔ علوم القرآن

قم، بلوار امین، کوچه ۲۱، پلاک ۷

تلفکس : ۲۹۳۴۴۲۵ - ۰۲۵۱